



قصه این روزهای یک خانواده ۸ نفره

# فرشته‌ها با هم آمدند!

سپیده اشرفی



طاهره سه ماهه بود که فهمید فرشته‌هایش می‌خواهند با هم بیایند! ۲۹ سالش بود، بعد از هفت سال دوباره سودای مادری داشت. تکان‌های شکمش خبر می‌داد پنج‌قلو در راه دارد. همان روزها بود که دل دل کردنش با حمید شروع شد. که پچطور خانواده هفت نفره‌شان را سروسامان بدهند. پنج‌قلوهایش در راه بودند. آن هم بعد از هفت سال؛ پنج مهمان در راه داشتند.

نگاه دختر کوچک‌شان به شکم مادر بود که حالا به جای یکی، پنج مهمان را با خود داشت. اگر می‌خواست مهمان‌های توی شکم مادر را با هم ببل کند، باید دستش را به اندازه دور تادور مادرش باز می‌کرد. تپش هر کدام‌شان را که حس می‌کرد، خنده‌اش بیشتر جان می‌گرفت. تکان خوردن سه برادر و دو خواهرش را احساس می‌کرد. چشم‌هایش را بسته بود و آرزوی خواهر و برادر کرده بود اما فکرش را هم نمی‌کرد که مادرش پنج مهمان برایش بیاورد.

طاهره ۹ ماه بارداری‌اش را شش نفره گذراند. ترس از سقط داشت و اگر کمی سنگین کاری می‌کرد، یکی از مهمان‌هایش رفتنی می‌شد. حمید و دخترشان بیشتر از همیشه کنارش بودند و سه نفری مراقب بودند تا پنج نفر دیگر آب در دل‌شان تکان نخورد.

فرشته‌های حمید و طاهره اول شش نفر بودند. یکی‌شان همان ابتدا مقصدش آسمان شد. مانند این پنج‌قلو و خواهر کوچک‌ترشان که در کمتر از ۹ ماه یک خانواده سه نفره را هشت نفره کردند.

حمید می‌گوید پزشکان ارکانی حاضر به پذیرش طاهره و زایمانش نمی‌شدند. احتمال سقط بالا بود. حتی چند پزشک گفته بودند بچه‌ها یکی یکی سقط می‌شوند و امیدی به زنده ماندن‌شان نیست.

حمید همان یک سال قبل گفته بود: «هر بار که همسر به متخصصان زنان و زایمان مراجعه می‌کرد به او می‌گفتند در اراک سابقه پنج‌قلوزایی نداریم، خیلی خطرناک است و هیچ کدام همسر ما را پذیرش نمی‌کردند که مجبور شدیم او را به تهران نزد دکتر صالح جو بیریم که ایشان گفتند همه ما وسیله هستیم و همه چیز دست خداست و آن روز به بعد همسر تحت درمان قرار گرفت.» آخرش هم به خیر گذشت. فرشته‌ها زودتر از زمان موعود آمدند؛ در ۳۴ هفته‌گی مادر.

طاهره و حمید هنوز دل‌شان محکم نشده بود اما وقتی ساعت پنج بار نواخت، پنج صدای مختلف آمد و دلش کمی محکم شد.

دو توی آخر دیرتر از دیگران به خانه آمدند. نیاز به مراقبت داشتند و کمی زمان گذشت تا خانواده دلیخون به مهمان‌ها عادت کنند.

حمید می‌گوید در این یک سال مهارت در آغوش گرفتن همزمان پنج‌قلوها را پیدا کرده. می‌گوید

بودنشان نعمتی است که خدا به هر کسی نمی‌دهد. به خانه که می‌رسد روی دوزانو می‌نشیند و دست‌هایش را باز می‌کند تا کل خانواده‌اش را در آغوش بکشد. می‌گوید برای داشتن تک‌تک‌شان خوشحال است و حتی یک لحظه فکرش را هم نمی‌کند که یکی‌شان نباشد.

حالا سه دختر دارد و سه پسر. می‌گوید بیشتر از هر زمان دیگری عاشق همسرش است و این بچه‌ها رنگ دوباره‌ای به زندگی‌شان بخشیده‌اند.

## گل یا پوچ با زندگی!

حمید از همان اول که فرشته‌ها آمدند برای کمک به طاهره کنارش در خانه مانده است تا بتوانند پنج‌قلوها را با هم بزرگ کنند. خودشان بارها گفته‌اند که شش نفر برای مراقبت از این پنج کودک باید حضور داشته باشند.

## مکت



**دلیخون‌ها برکت زندگی‌شان را باور دارند. می‌گویند یک سال است که برکت زندگی بیشتر شده. فرزند بیشتر از زندگی بهتر می‌دانند. طاهره و حمید دلشان به شش فرزندشان خوش است. به بزرگ شدن و قد کشیدن‌شان. به این که پنج نهال‌شان، درختی بزرگ شوند و به بار بنشینند**

اضافه می‌شود.

حمید با خودروی یکی از بستگانش کار می‌کند اما می‌گوید با وجود همه مشکلات عشق چیزی است که در خانه‌شان به وفور یافت می‌شود.

## سقفی برای ۸ نفر

نگاه حمید و طاهره به سقفی است که مدام عوض می‌شود. هنوز بچه‌ها پایشان به خانه نرسیده بود که وقت جابه‌جایی رسید.

حمید می‌گوید: «از همان ابتدای آمدن بچه‌ها رفت و آمدها زیاد شد. بدش هم نوزاد پنجم را به خانه آوردیم و هشت نفره شدیم. صاحبخانه از سر و صدا ناراحت بود و گفت که باید تخلیه کنید.» ترسش از این است که هیچ صاحبخانه‌ای حاضر نیست خانه‌اش را به هشت نفر بدهد. یک دستش به یکی از بچه‌هاست و با دست دیگرش اثاث را جمع می‌کند تا طاهره دست تنها نباشد. هنوز بعد از یک سال وضعیت خانه‌شان روشن نشده.

حمید میان صحبت‌هایش از آینده بچه‌ها می‌گوید: «به این فکر نمی‌کنم که دکتر یا مهندس باشند. به این فکر می‌کنم که افتخاری برای جامعه‌شان باشند.»

دلیخون‌ها برکت زندگی‌شان را باور دارند. می‌گویند یک سال است که برکت زندگی بیشتر شده. فرزند بیشتر از زندگی بهتر می‌دانند. طاهره و حمید دلشان به شش فرزندشان خوش است. به بزرگ شدن و قد کشیدن‌شان. به این که پنج نهال‌شان، درختی بزرگ شوند و به بار بنشینند. به ثمر دادن دانه‌هایی که رشد می‌کنند و با همه مشکلات، امید این روزهایشان شده‌اند.